

بویژه انگلستان و چه در کشورهای صنعتی شده موج دوم از پایگاه، جایگاه و سکوی پرتاب سنت گذشته است.

بخشی از مقدمه:

چگونه است که مطالعات فرهنگی و شبه فلسفه‌های افراطی پشتیبان آنکه ادعای نقد همه روایت‌های بشری را دارد، در ایران به چاقویی تبدیل شده است که نه تنها نمی‌تواند دسته خود را ببرد، حتی نمی‌تواند به سمت دسته خود خم شود و آن را نگاه کند؟ مطالعات فرهنگی با همه نرمش‌ها و چرخش‌های اروپایی خود چگونه است که طرفدانش در جامعه ما توان تغییر موضوعات و مسائل و نظرگاه‌های آن را ندارند؟ هنگامی که هیچ چیز ما با غرب برابر نیست، چگونه است که موضوعات مطالعات فرهنگی و مطالعات زنان و جوانان ما بایستی کپی‌کاری‌های نازلی از آن باشد؟ این اوضاع مضحکه‌آمیز سبب شده است که برخی طرفداران متعصب، سردرگمی‌های خود را در زیر سرپوش ضخیمی از گنده‌گویی‌های کم‌ربط و بی‌ربط و سفسطه و مغلطه‌ی مطمئن پنهان کنند. مطالعات فرهنگی که در غرب به نقد مدرنیته می‌پردازد و در این راستا از سنت و دوران پیش از مدرنیته کمک می‌گیرد در ایران معلوم نیست که چه وظیفه‌ای را به عهده دارد و به دنبال چه می‌گردد؟! در حالی که در ایران به نظر می‌رسد برخی مدعیان پست مدرن، نه تنها حامی فرهنگ‌های روستاییان، بومیان، رنگین‌پوستان، کوچندگان و بدویان دورافتاده و در حال اضمحلال نیستند، بلکه حتی از فرهنگ‌ها و تمدن‌های کهن شرقی و موطن خود نیز متنفرند. انگار آنان از هرچه پسوند و رنگ و بوی کهن، چه از ایران چه از چین و ماچین و آفریقا و استرالیا و سرخ‌پوستان آمریکا را داشته باشد بیزارند.

چند سده ادبیات شرق شناسی به شکل بیشتر توصیفی و غیر مستقیم و حدود هفتادسال پس از جنگ جهانی دوم به شکل مستقیم و تئوریزه شده فرهنگ سنتی کشورهای توسعه نیافته را بعنوان عامل اصلی توسعه نیافتگی، آماج حملات مکتب‌نوسازی قرار داده اند. مؤلف از راه‌های دیگری از ربع قرن پیش بر پایه تجربیات زیسته، مطالعات کتابخانه‌ای و بویژه کارهای میدانی و غالباً اکتشافی خود در ایران به نتایج متفاوتی دست یافته است. تناقضات مکتب‌نوسازی و پیش فرض‌های آن با واقعیات تاریخ هم اروپا و هم جوهره فرهنگ کشورهای توسعه نیافته، سربرآوردن کشورهای توسعه یافته موج دوم مانند: ژاپن، چین و هند و... در آسیا، نشان داد که مسائل توسعه‌ای بسیار پیچیده تر و فراتر از ادعاهای ضد واقعیت و ضد تجربی و تاریخی شرق شناسان و مکتب‌نوسازی و بویژه بخش متقدم آن است. این نوشته کار خود را با نقد طبقه بندی شرق شناسانه‌ای از نوع «وبری» شروع کرده و نادرستی و تقابل سنت و صنعت و فهم برخاسته از آن را به چالش می‌کشد و کوشیده است که با مصادیق نقض کننده و متعدد نشان دهد که برخلاف بدیهی پنداشتن سنت و صنعت، راه صنعت چه در کشورهای موج اول صنعتی و

